

نمی‌کند."

به این دلیل است که ما در این مقطع از تحول تاریخی جامعه ایران و نظام جمهوری اسلامی، به رغم نابسامانیهای اقتصادی بسیار، توسعه سیاسی، یعنی مشارکت مردم در امور خرد و کلان جامعه بویژه در قدرت سیاسی را از واجب‌ترین امور می‌شناسیم. در غیراین صورت، نه بهبود و توسعه اقتصادی و رفاه عمومی فراهم می‌آید، نه در اخلاق و معنویات جامعه تعالی رخ می‌دهد و نه در اقتدار و پایداری نظام اطمینان و ارتقایی حاصل می‌شود. پس مصلحت همان جناح انحصار و سرکوب نیز در این است که حقوق مردم و شهروندان را پاس دارد و موقعیت واقعی خود را در جامعه تشخیص دهد و تجربه انتخابات دوم خرداد را از پیش چشم و وجدان خود دور ندارد. زیرا هرگاه سنتهای الهی و تاریخی عمل نمایند، به کسی رحم نمی‌کنند.

پیرو مطالبی که فوقاً به عرض رسید، امروزه در جامعه ما، پیرامون مناسبات حکومت با مردم یا حاکمان و حکومت‌شدگان دو گرایش اساسی وجود دارد که در برابر هم به چالش می‌پردازند. جناح انحصار و مخالفان گشایش و توسعه سیاسی که حکومت کردن و حاکمیت را خاص طبقه خاص و مقامی خاص می‌دانند که مبعوث منبعی خارج از جامعه است و به نحوی انحصاری و خودمختار، برنامه و سیاست طرح می‌کند، تصمیم می‌گیرد و فرمان صادر می‌کند و مردم هم وظیفه‌ای جز اطاعت و پیروی ندارند. گرایش دیگر در این جهت است که جامعه و سرزمین و منابع و مسیر و سرنوشت آن متعلق به ساکنان و شهروندان آن است و آنها هستند که باید بر خود حکومت کنند و با مشارکت هم، شیوه زندگی و آینده خود را مطابق با اصول و آیین خود ترسیم نمایند. این گرایش معتقد به مشارکت مردم در تعیین جهت و مقصد جامعه می‌باشد. اینکه کدام یک از این دو گرایش حق‌تر و کارآمدترند مسئله‌ای است که باید از منابع آیینی و تجارب تاریخی و تاریخ تعقل بشری پاسخ آن را یافت. خطوط فکری این نشریه همواره اندر پی اثبات گرایش دوم بوده و هست.

هزینه کردن بیهوده تاکی؟!*

چندی است که داستان خبرگان و رهبری و ولایت فقیه نقل مجالس شده و تب و تاب انتخابات آن همه را فرا گرفته است. نواندیشان دینی از همان اوان انقلاب نظر مخالف اعتقادی و ایدئولوژیک خود را درباره این اصل که از سوی تفکرات سنتی به عنوان تنها مدل برای اسلامیت نظام تبلیغ شده و می شود، به صراحت بیان کرده و معتقد بوده اند که خدا و پیامبر هیچ حق ویژه ای برای صنفی خاص قائل نیستند. اما در چهارچوب نظام مستقر نیز نگاهی به دو دوره گذشته انتخابات خبرگان و نیز سایر انتخابات، روشن می سازد که مقامات و مسئولان حکومت فقط به همین شور و هیجان و رونق دوره های انتخاباتی دلخوش اند و نتیجه انتخابات برایشان چندان مهم نیست. زیرا نتیجه هر چه باشد امور را مطابق دلخواه خودشان می گردانند و پس از پایان انتخابات هم، دوران رکود و سکوت و خفقان را آغاز می نمایند تا اثبات کنند که هیچ چیز عوض نشده است!

مجلس خبرگان هم این خصوصیت را داشته است که پس از پایان انتخابات آن تمام فعالیت و عملکردش، در پرده ابهام و استتار فرو می رود و بکلی فراموش می شود در حالی که این مردم هستند که آقایان خبرگان را انتخاب کرده اند و در واقع موکلان حقیقی و منشأ مشروعیت آنها می باشند. مگر اینان نمی دانند که وکیل به اقتضای ذاتی و حقوق وکالت، چه در حقوق اسلامی و چه در حقوق عرفی، مدیون، مسئول و مأمور موکل خود است و حداقل مأموریت و تکلیف او این است که موکل را از جریان مأموریت و وکالت خود کاملاً آگاه کند و قدمی خلاف خواست و منفعت موکل برندارد و سخنی خلاف مصلحت و گرایش وی بر زبان نراند؟ خبرگان ما، در نظام جمهوری اسلامی، خود را موظف به چنین رابطه ای با موکلان و منبع مشروعیت خود نمی دانند.

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۴۶، شهریور ۱۳۷۷ چاپ شده است.

ظاهراً آقایان، به ادعای کارشناسی و خبرویت خود، مباحث آن مجلس را چندان پیچیده و تخصصی می‌دانند که عموم مردم را قادر به هضم آن مطالب نمی‌شناسند! یا خود را برتر از آن می‌دانند که مطالبشان را جهت نقد و ارزیابی به اطلاع مردم (به قول خودشان عوام!) برسانند. در حالی که بحث دربارهٔ صفات و خصال یک نامزد رهبری یا نظارت بر اعمال رهبری، چندان بحث پیچیده و دور از فهم مردم نیست. حتی اگر چنین باشد، مردم هم انواع کارشناس در مسائل مختلف و بویژه مسائل دینی در میان خود دارند تا مطالب بسیار عمیق و دقیق فلسفی یا اصولی را برایشان تبیین و توضیح نمایند.

به هر حال، تاکنون هیچ یک از این موکلان مطلع نشده است که این آقایان در مورد اصل مأموریت خود، یعنی انتخاب و نظارت بر عملکرد رهبری، در این مجلس چه گفته و چه کرده‌اند. و آیین‌نامه داخلی آن مجلس را با چه منطق و استدلالی به تصویب رسانده‌اند، و آیا به همان آیین‌نامه مصوب خود نیز عمل می‌نمایند؟ پس نقش مردم در تعیین خبرگان، در عمل، فقط به همان انتخاب نامزدها و پرکردن ورقه رأی خلاصه می‌شود. این نقش، نه فقط خلاف اصل وکالت و جمهوریت نظام و رابطه وکیل و موکل است بلکه متضمن اهانت و تحقیر نسبت به موکلان نیز می‌باشد.

از طرف دیگر، شورای نگهبان با خودمختاری تمام، در انتخابات این مجلس به گزینش در میان نامزدها می‌پردازد. این شورا عموماً صلاحیت کسانی را تأیید می‌کند که در هماهنگی با آن شورا باشند و بقیه افراد را از فهرست نامزدی حذف می‌کند. چون فقهای این شورا نیز از منصوبان مقام رهبری هستند، پس نامزدهای قبول شده نیز طبیعتاً در جهت حمایت و هماهنگی کامل با رهبر گزینش می‌شوند تا مردم از میان دایره تنگ و محدود آنها یکی را انتخاب نمایند. بدین ترتیب خبرگانی که باید بر رهبری نظارت کنند و اختیار عزل او را دارند، در عمل منصوب و وابسته به رهبری می‌شوند و امر نظارت بر رهبری محال می‌گردد. شورای نگهبان می‌تواند با حق نظارت استصوابی نامزدهای همسورا پیروز گرداند و اگر چنین نشد، همانند انتخابات دوره پنجم اصفهان، به هر بهانه، انتخابات را باطل کند. این نوع تعدی به قانون اساسی و آیین اسلام که به رابطهٔ عادلانه و شفاف بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان فرا می‌خواند، خدشه وارد می‌کند. این شورا در دو ماه اخیر و نیز طی دو انتخابات گذشته، از جانب جماعات کثیری، اعم از بیرون و درون حاکمیت، مورد نقد، سؤال و اعتراض قرار گرفته است، ولی هرگز پاسخی در خور به آن همه انتقادات و اعتراضات داده نشده است.

این است ویژگی این حکومتی که بنا به ادعای خود دینی است و از جانب پروردگار مسئول عامه شده است. یعنی خود را حق و بر فراز قوانین می‌داند و موظف به پاسخگویی به هیچ مقامی هم نیست. آقایان مدعی‌اند که چون فقهای شورای نگهبان منتخب و منصوب مقام رهبری‌اند، لذا مسئول همان مقام می‌باشند و نه بیش. ولی از این نکته غافل‌اند که با این ادعا مشروعیت و مبنای اصولی خبرگان را که حق

انتخاب، نظارت و عزل رهبر را دارد، به طور جدی زیر سؤال می‌برند.

این اعتقاد آقایان با موازین توحیدی و شرک‌ستیز مکتب اسلام مغایرت کامل دارد. در بینش توحیدی، در عالم هستی جز ذات پروردگار احدی از موقعیت یفعل مایشاء و لایسئل عمّا یفعل، برخوردار نیست. تمام مخلوقات، حتی پیامبران و اولیا، در جایگاه حکومت بر مردم باید مسئول و پاسخگو و انتقادپذیر باشند. شیوه و سیره پیشوایان دینی چنین بوده است. پس به رغم ادعای شرعی بودن نظام، این رفتار و عملکرد برخی از مقامات، که از بینش دینی و درک مذهبی آنها نشأت می‌گیرد، هیچ بنیان دینی و توحیدی ندارد.

حقیقت عدم پاسخگویی به مردم تحت حکومت، در کنار جهت‌گیری به نفع مصالح گروهی و جناحی خود، دو ویژگی بسیار برجسته جناحی از حاکمان است که به جناح انحصار و سرکوب مشهورند. اما بر هیچ صاحب‌نظری پوشیده نیست که این خصال اگر در گردانندگان یک نظام پیدا شود، انحطاط و پوسیدگی از درون، سرنوشت آن را رقم خواهد زد. حاکمان ما از اسلام و دیانت و ولایت شرعی بسیار مایه می‌گذارند و هزینه می‌کنند تا مگر اقتدار بلامنازع خود را تثبیت کنند اما در میان ایشان، هیچ کس نیست که به یک ارزیابی و بازنگری در رفتار و روش آنها بپردازد که در برابر این همه هزینه کردن از اسلام و ایمان مذهبی مردم چه قدر به گسترش و رسوخ ایمان و اخلاق اسلامی در میان مردم و نسل جوان و حتی یاران و مریدان خودشان موفق شده‌اند و یا تا چه حد وفاداری و تبعیت قاطبه مردم را نسبت به خود و حاکمیت خود جذب نموده‌اند؟ مجلس خبرگان و انتخابات سراسری آن با عمل نکردن به وظایف قانونی، تنها یکی از این هزینه‌های سنگین از جیب ملت است.

قضاء و تبعیض

جلوه بارز دیگری از خصال فوق را می‌توان در قوه قضاییه دید. مقامات دست اول قضایی را می‌بینیم که از هر عمل مخّل به صلاحیت و عدالت و بی‌طرفی قاضی خودداری نمی‌کنند. ریاست قوه قضاییه با عصبانیت در تریبونهای عمومی به انواع توهین و افترا به افراد و جریانات دست می‌یازد. دخل و تصرف در پول امانی مردم در صندوق دادگستری و استفاده از سود بانکی آن به نحو دلخواه یکی از این موارد است. شهرداران مناطق تهران را توقیف و شکنجه می‌کنند و اعتراف می‌گیرند. شهردار تهران را بر اساس همین اعترافات محاکمه و محکوم می‌کنند. و همان عمل برای خودی‌های جناح انحصار قانونی قلمداد می‌گردد و در برابر انبوه انتقادات و اعتراضات مطبوعات مستقل، شخصیت‌های حقوقی و حتی روحانیان بنام، پاسخی جز از موضع مستکبرانه، و لایسئل عمّا یفعل داده نمی‌شود.

قوه قضاییه از اعتماد عمومی نسبت به عدل و دادگستری در جامعه، که اساس دل‌بستگی مردم به کشور و نظام حاکم است، هزینه می‌کند و این سرمایه را به باد فنا می‌دهد تا اقتدار و سیطره جناحی برخی

از سران قضایی را تثبیت و تسجیل نماید. اما هرگز به ارزیابی و سنجش این اقتدار و سیطره مفروض و پنداری نمی‌نشیند. گویی قرار است که از هر هزینه مادی و معنوی، و از هر منبع و سرمایه‌ای، خودداری نکنند و هرگز آنچه را که به دست می‌آورند، برآورد ننمایند!

سیاست خارجی

حوادث اخیر افغانستان در عین تلخ‌ها و تهدیدهایی که برای آینده کشور ما و منافع ملی همراه دارد، از منظر مسائل داخلی نیز واقعه‌ای بس عبرت‌آموز و واجد پیام تاریخی - اجتماعی مهمی است. بر احدی پوشیده نیست که وقایع اخیر، به خصوص تا آنجا که به ملت و کشور ایران مربوط می‌شود، یک نمونه بسیار بارز از شکست دیپلماسی کشور، در افغانستان و پاکستان می‌باشد. قطعاً استقرار طالبان در افغانستان، صرف نظر از هر نتیجه‌ای که برای ملت افغان داشته باشد، مقابله‌ای با جمهوری اسلامی ایران و تنگ کردن حلقه محاصره کشور ما خواهد بود. از طرفی همه می‌دانند که از سالهای دهه شصت دولت و دستگاه دیپلماسی ما، در دو کشور پاکستان و افغانستان - و بویژه در پاکستان - سرمایه‌گذاری عظیمی کرده و مراکز دیپلماتیک و واحدهای اطلاعاتی و مراکز فرهنگی متنوعی ایجاد نموده است. همه اینها از سوی دولت و مقامات روحانی، به بهانه توسعه مجتمعات شیعیان و مذهب جعفری و مقابله با ضدانقلاب و همچنین به عنوان کمکهای مالی و نفتی به پاکستان، صورت گرفته است. البته همه اینها برای دستیابی به موقعیت یا امتیازی هزینه شده است. هزینه مالی و سیاسی و حیثیتی، هزینه‌ای که صرفاً از کیسه منافع ملی ما صورت گرفته است.

از طرف دیگر، گروهها و سازمانهای سیاسی، مذهبی و دولتی کشورهای میزبان در برابر این حرکات مواضع و تدابیری اتخاذ می‌کنند. در پاکستان، در مقابل حضور و مداخلات فرهنگی - سیاسی ایرانیهای شیعه، و هابیها سازمان داده شده و سپاه صحابه تأسیس گردیده است. در افغانستان اکثر گروههای درگیر، بجز گروههای شیعه، در برابر ما صف‌بندی کردند. همچنین دولت ایران به خاطر حفظ جایگاه خویش نسبت به رفت و آمد افغانها و قاچاق و فسادهای آنها اغماض نمود. اما در نهایت پاکستان کار خود را کرد، و طالبان را حمایت نمود تا بر افغانستان مسلط شوند و حلقه محاصره جمهوری اسلامی ایران را تکمیل کنند. اینها همه حاکی از شکست دستگاه دیپلماسی ما در سیاست خارجی است، که بی حساب و کتاب و بی‌اندیشه به هزینه کردن مالی، سیاسی، اقتصادی و حیثیتی می‌پردازد. بدون مراقبت و هوشیاری در کسب نتیجه دستاوردی به نفع ملت و میهن از این ریخت و پاشها!

در مورد کشورهای آسیای میانه نیز به رغم پیشینه مشترک ملی و تاریخی، وضع به همین روال است. از زمان باز شدن مرزها، به انواع هزینه‌های اقتصادی، فرهنگی، و سیاسی پرداختیم ولی دست آخر، پس از ۱۰ سال، امروز این ترکیه و اسرائیل و حتی عربستان هستند که در تمامی این کشورها از امتیازات

اقتصادی و سیاسی برخوردار می‌شوند و در انواع مشارکتهای سودآور با آن دولتها شریک می‌گردند و در عوض، این ماییم که سرمان از هر جهت بی‌کلاه مانده است. این مطالب را هر ایرانی آگاه و صاحب‌سواد تاریخی، سیاسی و ملی به خوبی می‌داند و جز غبطه و تأسف کار دیگری از دستش بر نمی‌آید. نظام ما به جای این که به دنبال کسب صلاحیت و درایت باشد، توسعه‌طلبی و صدور انقلاب و رهبری جهان اسلام را شعار خود ساخت و به ریخت و پاشهای مالی و دخالت‌های امنیتی و سیاسی پرداخت. به رغم اینکه ما از یک سطح فن‌آوری و مهارتهای مدیریتی، دست کم در زمینه نفت و گاز و صنایع مربوطه برخورداریم، ولی به دلیل همان مواضع توسعه‌طلبانه و بی‌کفایتی در امر دیپلماسی ما را می‌رانند و ترکیه را جایگزین ما می‌کنند. منکر دخالت‌ها و اعمال فشار قدرتهای آمریکایی و اسرائیلی و انگلیسی نیستیم ولی در همین مورد نیز ضعف دستگاه دیپلماسی ما آشکار است که برای امنیت ملی و منافع و مصالح و درازمدت ملی طرحی اندیشیده و کارشناسی شده ندارد و از روابط سیاسی جز بذل و بخششهای اقتصادی و اعزام چند جوان بی‌تجربه به نام دیپلمات، کاردار فرهنگی یا مأموران اطلاعاتی کار دیگری نیاموخته است. مدت شانزده سال، تا نیمه سال ۷۶، سیاست خارجی ما، با ریاستی واحد و بی‌رقیب، این شیوه‌ها و سیاستها را ادامه داد. وقتی مدیریت عوض شد و معلوم گردید که دستاورد آن در راستای منافع و امنیت ملی در جهان هیچ است، هیچ کس نپرسید که کارنامه مدیریت دستگاه دیپلماسی شانزده ساله چه بود. آیا آن مدیریت را باید تشویق نمود یا تنبیه. آقایان گردانندگان دیپلماسی شانزده ساله ما در این مدت با شعارهای نفی استکبار ما را به براندازی ابرقدرتها دلخوش می‌کردند. و اکنون از وابستگان و اذنانب دست سوم و چهارم آنها این چنین شکست می‌خورند و ما ملت را به ذلت می‌اندازند! یک چنین ناکامی‌های فاحش، در هر سیاست و هر زمینه‌ای در کشورهای دیگر با تغییرات کلی، حتی با برکناری دولتها، مرادف می‌شود. در جبهه‌های نبرد نظامی هر گاه یک فرمانده یا یک استراتژی یا تاکتیک جنگی منتج به این شود که دشمن یک قدم یا یک سنگر جلوتر آید یا جبهه خودی یک سنگر را از دست بدهد، فرماندهان را برکنار و محاکمه می‌نمایند، اما در این جبهه همه جانبه مرتباً بر مواضع دشمنان می‌افزایند و آنگاه مسئولان و فرماندهان مربوطه را تشویق هم می‌کنند و بر منتقدان و معترضان و دادخواهان و فریاد و ناله زندگان دلسوز کشور و نظام طعنه زده و حمله می‌فرمایند! پس ویژگی هزینه کردن بدون تعهد و مسئولیت در سیاست خارجی ما هم خود را به نحوی بارز و واضح نشان می‌دهد.

اکنون نگاهی به شرایط داخلی، در زمینه آموزش متوسطه و عالی، تبلیغات سیاسی و مذهبی، گسترش اخلاق و وفاداریهای ملی و... بیفکنیم. پنج کانال تلویزیونی داخلی و یک کانال قدرتمند خارجی پانزده سال است که در تمام شبانه‌روز سیاستها و اهداف این حاکمیت را بر گوش و ذهن مردمان فرو می‌بارند. چه کسی و چه مقامی یک ارزیابی یا یک تحقیق علمی انجام داده است که این تبلیغات

تلویزیونی و رسانه‌ای و این تریبونهای سخنرانی و... چه قدر تأثیر مثبت بر تربیت اسلامی، پرورش اخلاقی و عاطفی و دلبستگی‌های ملی و سیاسی مردم و نسل جوان و تربیت‌پذیر داشته است؟ تبلیغات که فقط هزینه کردن نیست، دستیابی به نتایج و دستاوردهایی که مورد نظر آن تبلیغات است نیز اهمیت درجه اول دارد.

نکته افراطی بر تعلیمات مذهبی در آموزش ابتدایی و متوسطه و عالی که حاکمیت ما از خود نشان داده است، حتی در دولتهای باستانی و نظامهای مذهبی - مثل عربستان - نیز سابقه ندارد. با این همه کدام دستگاه دولتی یا خصوصی ارزیابی کارآمدی این هزینه مالی، فرهنگی را انجام داده تا معلوم شود نسل جوان و آموزش‌پذیر ما در زمینه پرورش معنوی و اسلامی تعالی یافته است یا انحطاط.

تکرار این نکته را باز لازم می‌دانیم که هزینه مالی سنگین و بی‌سابقه تبلیغاتی - آموزش و پرورش یک وجه از هزینه ملی است، وجوه انسانی، اجتماعی و فرهنگی بسیار دیگری نیز وجود دارد: گزینشها و اعمال تبعیض بی‌سابقه نسبت به کادرهای آموزشی و علمی مدارس و دانشگاهها، فراری دادن اساتید با تجربه و صاحب‌نظر و تأیید و تقویت نیروهای جوان و بی‌تجربه ولی وابسته و تسلیم به قدرت سیاسی حاکم و جناحهای سرکوب و انحصار همه در واقع کاهش سرمایه انسانی ملت و مملکت است. اینها هم هزینه است. افزایش بغضها و عقده‌های ناشی از اعمال تبعیض در زمینه استخدام، و گسترش سرطانی اخلاق فردگرایی و فرار از جامعه‌گرایی و وطن‌دوستی و... نیز مشمول هزینه‌هایی است که از موجودیت ناتوان و آسیب‌دیده و ستم‌کشیده این ملت خرج می‌شود. رشد فرهنگ دورویی و ریاکاری در مناسک مذهبی هم هزینه‌ای است که از موجودی ایمان و اخلاق این مردم پرداخت می‌گردد.

نظام اداری ما از زمان مشروطیت تاکنون یک نظام هزینه‌کننده بوده نه ارائه‌کننده خدمات به جامعه. همان طور که در لوایح بودجه سالیانه ما درج می‌شود و به تصویب قوه مقننه می‌رسد که: به دولت اجازه داده می‌شود که از این منابع و در حدود ارقام مندرج در این بودجه، این مقدار "هزینه کند" - و هرگز گفته نمی‌شود که دولت مکلف است که این خدمات را انجام دهد - در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما نیز همواره به هزینه کردن تشویق می‌شود. هزینه کردن مالی یا ملی یا سیاسی و یا حتی دینی و مذهبی، بدون التزام و تعهد به ارائه خدماتی ملموس و قابل سنجش و ارزیابی، در نظام و اخلاق ملی ما ثبت شده است. به همین دلیل است که ما سالهاست از سرمایه‌های مادی، انسانی و تاریخی خودمان خرج می‌کنیم بی‌آنکه به توسعه و تکامل دست‌یافته باشیم. در نتیجه همواره گرد خودمان می‌گردیم.

حال سؤال این است که اولاً این همه هزینه با کدام مجوز شرعی، اخلاقی، اسلامی و قانونی و برای نیل به کدام هدف صورت می‌گیرد؟ برای داشتن ملتی چشم و گوش بسته، سربزیر، تسلیم، مطیع، بی‌مسئولیت، ریاکار مذهبی و کم‌کار، یا برای داشتن مردمی با ایمان و تقوی، سخت‌کوش، مولد و

هوشیار؟ و ثانیاً چقدر از این اهداف واصل شده است و در این زمینه‌ها رشد منفی داشته‌ایم یا مثبت؟

با شرح اجمالی که در فوق رفت، هیچ کس تردید نمی‌کند که حاکمیت ما، دولتی هزینه‌کن از تمام ابعاد و زمینه‌های موجودیت ملی و دینی ما است و ابدأ در غم آن نیست که در برابر این همه هزینه کردن چه چیز به دست آورده و چه ارمغانی باید به ملت تقدیم نماید. به راستی، حاکمیت ما پرهزینه‌ترین حکومت‌های جهان، برای ملت و کشور خود است.

در این زمان که طرح ساماندهی اقتصادی کشور مطرح است، جناب آقای خاتمی و مشاوران اقتصادی ایشان را متذکر می‌شویم که دیگر در این سرزمین چیزی برای بذل و بخشش باقی نمانده است. از سرمایه مادی، منابع طبیعی، نفت و جنگل و مرتع و... تا ذخایر معنوی، انسانی، علائق و پیوندهای اجتماعی، و امید به آینده، از همه چیز ما تا توانسته‌اند خرج کرده‌اند. مباد که شما هم این بار تحت نام ساماندهی و به بهانه تقدم عدالت بر توسعه و توزیع بر تولید، آن ته‌مانده تولید را هم بر باد دهید. در تمام دنیا و در تمام مکاتب، و حتی در مکتب مارکسیسم نیز، می‌گویند اول باید تولید باشد، بعد توزیع.

اما تا زمانی که این سنت قدیمی "هزینه کردن" بی‌تعهد و بی‌ارزشیابی برقرار است، هیچ برنامه سیاسی و اقتصادی به اهداف خود نمی‌رسد و اگر در سیاست‌های خارجی و داخلی اصل پی‌گیری، ارزشیابی، سنجش و اصلاح مستمر با هدف افزایش کارآمدی نظام و توسعه سرمایه‌های مادی و معنوی ملی برقرار نشود هیچ نوع برنامه توسعه سیاسی، اقتصادی و مالی یا حتی فرهنگی - اخلاقی درستی به سرانجام مشخصی نخواهد رسید. و نهایتاً اینکه دولتهای این مرز و بوم، تنها با شعار تبدیل سنت فاسد هزینه کردن به سنت تعهد، یعنی ارائه خدمتی ملموس و محسوس و قابل شمارش و ارزشیابی است که می‌توانند عملاً کشوری با استعدادهای انسانی فراوان و منابع مادی و طبیعی کافی را به مسیر تحرک و ترقی، استقلال و استغنائی ملی و اقتدار وطنی رهنمون گردند و بس.

ما وظیفه ملی و دینی خود را در پوشش این هشدارها به عرض مقامات می‌رسانیم. باشد که ذهنهای بیدار و هوشیار از حوادث تاریخ درس عبرت شایسته بگیرند. کشور و ملت ما در این لحظات حساس در بدترین و پیچیده‌ترین شرایط تاریخی خود قرار گرفته است. حدت و خطرخیزی این شرایط را جز گوشهای شنوا و پرظرفیت و عقول مجرب و استوار در نمی‌یابند.

إنما امرنا صعب مستصعب لا یعیها الا اذن واعیه و احلام رزینہ

مطبوعات و امنیت ملی*

چندی است که مطبوعات مستقل مورد حمله و تهاجم جدیدی قرار گرفته‌اند. پس از یک دوره نسبتاً کوتاه که تهدید و تحدید از مجرای کمیتهٔ نوساخته‌ای به نام ممیزی مطبوعات، در حوزه دادستانی انقلاب صورت گرفت، فشار بر مطبوعات به مجرای مذکور در قانون مطبوعات، یعنی شورای نظارت بر مطبوعات و دادگاه مطبوعات بازگشت با این تفاوت که این بار، شورای نظارت و دادگاه مطبوعات آرا و احکام خود را شدت بخشیدند، به طوری که در عرض سه تا چهار هفته گذشته چندین نشریه تعطیل قطعی و یکی دوشنبه هم محکوم شدند و در انتظار دادگاه تجدید نظر می‌باشند. البته سایر نشریات مستقل نیز در معرض این تهدید قرار دارند.

این وضع، برای هر فرد از شهروندان کشور و به خصوص دست‌اندرکاران مطبوعات، این سؤال طبیعی را پیش آورده که واقعاً چه اتفاق تازه‌ای رخ داده است؟ آن توطئه فاجعه‌آمیزی که به طور ناگهانی از درون این دسته از مطبوعات کشف شده است چیست که این چنین نگرانی و بسیج تمام نیروهای تمامیت‌خواه را موجب گشته است؟ از چند سال قبل، کل نیروها از جمله مطبوعات منتقد و معترض به بینشها و رفتارهای حاکمان، متهم به تهاجم فرهنگی و پایگاه تهاجم غرب بودند. مگر هر انتقاد و اختلاف نظر نسبت به مسائل فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و همچنین تفاوت فهم و روایت از دیانت و مکتب اسلام، ضرورتاً می‌بایست از غرب آمده باشد؟ مگر متهمان عموماً از قوای فهم، عقل و شعور و چشم و گوش عاری هستند و خود با منابع و مأخذ اصلی دینی، رابطه‌ای ندارند که بتوانند نسبت به اوضاع و احوال و روندهای جامعه، درکی پیدا کنند یا نظری ابراز دارند؟ اگر گفته شود اینان هر چه می‌گویند و می‌فهمند، ریشه در منابع غربی دارد، آیا برای فرهنگ غرب، یک قدرت فائده‌صاحب‌نفوذ و

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۴۷، مهر ۱۳۷۷ چاپ شده است.

فوق طبیعی قائل نمی‌شوند؟ اگر به فرض آثاری از تهاجم فرهنگی هم مشاهده یا کشف شود، آیا راه برخورد با آن صرفاً خشونت از طریق قوای نظامی و انتظامی و در بهترین حالت از راه قانون و فضا است؟ نظر به ماهیت فرهنگی تهاجم فرهنگی، تنها از رهگذر فرهنگی می‌توان با آن برخورد کرد. البته این برخورد نیز باید با تحمل و تسامح توأم باشد، تا غیر از طرفهای مورد اعتراض حاکمان، شنوندگان و خوانندگان و مخاطبان که طرفهای ثالث و تماشاگران این برخوردها هستند به دور از هیجان و وحشت و نفرت به حقانیت معترضان حاکم یا صحت استدلالهای ایشان پی ببرند. معنای ادعای سبیل ریک، بالحکمة والموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن، در همین گونه برخوردهاست.

به هر حال داستان تهاجم فرضی فرهنگی و کیفیت واکنش نسبت به آن از سوی حاکمان همچنان به راه خود ادامه می‌دهد. سؤال همیشگی این نویسندگان بی‌پاسخ مانده است که به ازای این روشها و برخوردها و این همه تبلیغات تهاجمی و سرشار از خصومت و خشونت و اتهام، چه چیز به دست آمده است و چند نفر از مردم این سرزمین از شر فرورفتن در دام این مطبوعات یا به اصطلاح این قلم به داستان نجات یافته‌اند؟ بررسی هزینه - فایده در تمام امور، و در تمام شرایط، جای خود را دارد و خواهد داشت. اما این بار، اهل خانواده مطبوعات، به دو مسئله جدید متهم شدند: اول توطئه مطبوعاتی و دوم اخلال در امنیت ملی.

لفظ "توطئه" در جایی به کار می‌رود که عده‌ای از قبل برای ایجاد حادثه‌ای سوء، هماهنگی و قرار متقابل گذارده باشند تا زیان و خسارتی به یک یا چند فرد معین، یا یک گروه یا حتی یک مقام معین وارد آورند. اگر حوادثی واحد یا مشابه، در شاهدانی مختلف، احساس مشابهی ایجاد کرد و آنها را به واکنشی یکسان کشاند، این وحدت واکنش را نمی‌توان به توطئه تعبیر کرد.

امیدواریم که بازداشت (به ناحق) و تحقیقات وسیع و نوعاً جهت‌داری که تاکنون نسبت به مسئولان و مدیران روزنامه توس صورت گرفته است، دست‌کم در نزد بازجویان و تحقیق‌گران، این حقیقت را آشکار کرده باشد که نه توطئه‌ای در کار بوده است و نه قصد خیانتی. البته هیچ کس، و از جمله هیچ یک از اهل خانواده مطبوعات مستقل از خطا و اشتباه مصون نیست.

نقش مطبوعات در ارتباط با امنیت ملی محتاج دقت و توضیح بیشتری است.

اول آنکه، بر این نکته باید تأکید شود که مطبوعات در مورد امنیت ملی نقش و مسئولیت دارند و این امر یک امر بدیهی است زیرا نه تنها مطبوعات، که هر فرد یا جمعی از شهروندان یک جامعه ملی که دولتی قانونی دارد، نسبت به هم، وظایف و تعهدات متقابل دارند. همگان نسبت به حفظ استقلال، تمامیت، وحدت، اقتدار و ترقی بستر جامعه ملی، مسئولیت دارند. چرا که همگان هویت اجتماعی - تاریخی خود را مدیون آن بستری هستند که در آن تولد و نشو و نما و رشد و کمال یافته و معرفت و

تجربه آموخته‌اند. و همه شئون اجتماعی و تمامیت دارایی مادی و معنوی خود را مرهون همان بستر می‌باشند که در نزد ما به وطن یا سرزمین شناخته شده است. دولت‌ها و حکومتها، از آن جهت که ابزار قدرت و اقتدار را در اختیار دارند در این مورد مسئولیتی بالاتر و فراتر از افراد و اجزای جامعه دارند. پس اگر نویسندگان یک نشریه داعیه وطن‌دوستی و خیرخواهی نسبت به ملک و ملت یا نظام مورد پذیرش دارند، نسبت به حیثیت، آبرو، اقتدار، و مصونیت آن سرزمین از تعدیات و تجاوزات یا خطرهای داخلی آن نیز، مسئولیت و وظیفه‌ای در خور استطاعت خود دارند.

دوم آنکه، امنیت ملی در مفهوم وسیع و جامع خود، با وجود صفت ملی، به خصوصیات روان‌شناختی مردمان برمی‌گردد. با این توضیح که جامعه یا فضای اجتماعی - ملی باید طوری باشد که به افراد، تابعان، شهروندان، حتی مهاجران و مسافران خارجی آن، امنیت خاطری در حد نیازهای روان‌شناختی آنها اعطا کند. تا آنها از ترس و نگرانی و اضطراب در زندگی جاری خود و خانواده و آینده خود و فرزندان مصون باشند. هیچ کس، در محیط تشنج و تشویش نمی‌تواند به کار حیاتی خود ادامه دهد یا به آسودگی به کار و کوشش و وظایف جاری زندگی بپردازد. طبیعتاً در غیاب چنین امنیتی، افراد به انواع واکنشهای مخرب یا طغیان و عصیان دست می‌یازند.

با این تعبیر از امنیت ملی بدیهی به نظر می‌رسد که فضای امن و خالی از دغدغه و نگرانی غیر متعارف و مصون از تعرض خارجی و تلاطم داخلی دارای دو مؤلفه است: امنیت داخلی و امنیت خارجی. برخورداری از یکی از این دو، به تنهایی، آن آرامش و اطمینان خاطر ضروری حیات فرد و جامعه را به وی اعطا نمی‌کند. کشور امن و امان از تعرضات خارجی ولی درگیر با تشنج، تحریک، تهدید، خصومت، خشونت دائمی داخلی، امنیت و آرامشی برای افراد باقی نمی‌گذارد که به امنیت خارجی بیندیشند یا نسبت به آن فعال و ذی‌علاقه باشند و بالعکس. به قول شیخ اجل سعدی شیرازی:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم
البته برای افراد معمولی این قاعده صحیح است، اما برجستگان، اینارگران، صالحان هر قوم و ملت، خود و متعلقات خود و حتی نیازهای طبیعی و ذاتی خود را نثار آسایش و امنیت کل هم‌نوعان و هموطنان می‌کنند و در برابر خطرات خارجی هم بیدار و هوشیار و سلاح بر دوش هستند. اما مسئولان اداره و رهبری و مدیریت جامعه، نسبت به تأمین شرایط امن و آسایش مادی و معنوی در فضای داخلی و روابط و مواضع خارجی جامعه و مملکت مشغول می‌باشند. بنابراین نمی‌توان به این بهانه که مملکت تحت تنگناها، مخاطرات و مهاجمات خارجی قرار دارد، فضای داخلی را متشنج، تهدیدآمیز، خصمانه و در معرض تحریک و تهبیج‌های پی در پی قرار داد و با ایجاد شرایط نظامی و فضای بگیر و ببند داعیه مقابله با خطرات خارجی را داشت. حاکمینی که با سرکوب و ایجاد رعب و تهدید عمل می‌کند، یعنی

مؤلفه داخلی امنیت ملی را مخدوش می‌نماید، چگونه انتظار دارد که همین مردم بی‌امنیت و متشنج و مضطرب، به فکر مخاطرات و مخاصمات خارجی، باشند.

با این وجود نسبت دادن مطبوعات مستقل به اخلال در امنیت ملی امری عجیب و فاقد مبنا و سند است. بر عکس، این مردم و مطبوعات غیردولتی هستند که به دولت و مقامات حاکمه معروض می‌دارند که شما به بهانه خطرات واقعی یا فرضی خارجی امان و امنیت فضای داخلی را از ملت سلب نفرمایید. مردم از منظر اقتصادی و معیشتی آن قدر تحت فشار و تشنج و اضطراب هستند که مشاهده تهدیدهای نظامی یا قضایی رسمی و حملات غیررسمی کافی است تا تعادل روحی و روانی آنها را بر هم بریزد. امنیت ملی در وجه داخلی فعلاً از ناحیه‌هایی که ابزارهای قدرت و نهادهای قدرت را در اختیار دارند، بیشتر قابل خدشه و تخریب است تا از سوی آنهایی که فاقد هر نوع ابزار و توانایی اجتماعی‌اند.

اینکه در قانون اساسی، در اصل نهم آمده است که نمی‌توان به بهانه استقلال، آزادی را محدود و به بهانه آزادی، استقلال را مخدوش نمود، دقیقاً از همین فلسفه نشأت می‌گیرد که امنیت خاطر مردمان تحت حکومت، از جهات خارجی و داخلی برعهده دولت است و دولت به بهانه درگیریهای احتمالی خارجی حق ندارد که امنیت داخلی شهروندان و تابعان خود را سلب کند.

مطبوعات مورد اتهام عموماً کاری جز نقد بینشها و روشهای حاکمان نکرده‌اند که این هم وظیفه اهل مطبوعات و به تعبیر دینی رسالت امر به معروف و نهی از منکر است. دیگر آنکه مطبوعات مورد تهاجم در پی پاسداری از میراث انتخابات دوم خرداد مصرّند که میلیون‌ها ایرانی به آن رأی داده‌است. پس اگر جناح تمامیت‌خواه شکست‌خورده در انتخابات به این دغدغه عنوان تهاجم فرهنگی و توطئه یا نفی امنیت ملی بدهد، در واقع این جناح است که به آرای مردم تهاجم کرده و علیه خواسته‌های ملی آنان توطئه نموده است. کاری که پس از انتخابات (با اعلام "هیچ چیز عوض نشده است") تاکنون بی‌وقفه دنبال نموده است.

نکته آخری که در مورد امنیت ملی، به خصوص مؤلفه خارجی آن باید به عرض مردم و مسئولان برسد این است که مسئولیت مردم و به خصوص مطبوعات در مورد مؤلفه خارجی امنیت ملی موکول و معطوف به دو امر است:

اول: آگاهی از امور و حقایق روابط خارجی دولت. وقتی روابط دولت و مردم بر اساس شفافیت نباشد، و اطلاعات واقعی و آگاهی‌بخش از ناحیه دولت به مردم داده نشود و گفتگوها و روابط و معاملات و حتی درگیریها با دول خارجی، همواره در پرده استتار قرار گیرد و فقط وجوه تبلیغاتی آن به مردم عرضه شود و وقتی منبع اطلاعات مردم از روابط و مناسبات دولتشان با خارج، اغلب از ناحیه خبرگزاریها و رادیوهای خارجی باشد، نباید انتظار داشت که مردم همواره مخاطرات اصلی دولت را به موقع بفهمند و

نسبت به آن موضع لازم را بگیرند. سالها دولت پاکستان به عنوان یک کشور و دولت دوست، مسلمان، هم‌جبهه با جمهوری اسلامی ایران معرفی می‌شد و از انواع کمکهای سیاسی و مالی نسبت به آن دریغ نمی‌گردید، ولی اکنون، خصومت و خیانت آن دولت نسبت به ایران و مسلمانان ایران برملا می‌شود.

دوم: بر سر اصول و سیاستهای خارجی بین دولت با ملت باید تفاهم وجود داشته باشد. اگر دولتی، بدون تواناییهای اقتصادی، سیاسی و مالی؛ داعیه‌ام‌القرایی تمام دنیای اسلام را داشته و بر سر این داعیه بخواهد در جهان فعال باشد و با تمام قدرتهای اقتصادی یا سیاسی یا نظامی رقابت بنماید و در این راه هزینه‌های سنگینی را از کیسه مملکت و ملت پردازد، آیا مردم نیز بدون موافقت با این افکار و اعمال، باید الزاماً خود را با سیاستهای غالب و رسمی تطبیق دهند و هزینه‌های آن اعمال و رویه‌هایی را که نه کاملاً از آن مطلعند و نه تا آنجایی که مطلعند با آن موافقت، پردازند و "امنیت" پیش‌برندگان آن سیاستها را امنیت خود و امنیت ملی بدانند؟

این نشریه که یکی از مطبوعات مورد تهدید و خصومت برخی از جناحهای حاکمیت است، ضمن رد هرگونه نسبت ضدامنیت ملی، اعلام می‌دارد که در جامعه مطبوعات مستقل چنین موضعی را سراغ ندارد. و به وضوح قابل مشاهده است که برخی جناحهای تمامیت‌خواه در پی آنند که با فشار تبلیغات و به‌کارگیری ضرب و زور امنیت خود را جای امنیت ملی جا بزنند. آنان باید اول امنیت و سپس ملی را تعریف کنند و آنگاه در محضر افکار و وجدان مردم ببینند چه کسانی "امنیت ملی" را به خطر می‌اندازند، وگرنه جوسازی‌هایی که برخی مطبوعات حامی ضدآزادی و زدن و تکرار تیترهای هر چه درشت‌تر حاوی توطئه، علیه دیگر همکاران مطبوعاتی خویش به راه می‌اندازند؛ آدمی را تنها به یاد توطئه‌یابی‌های برخی کشورهای بلوک شرق سابق می‌اندازد که هر از چندی توطئه‌ای از سوی یک قومیت یا عده‌ای از افراد و رهبران حزب که جاسوس دشمن بودند، را کشف می‌کردند و با جوسازی سعی در اعمال فشار بر آنها، اعترافات انجمنی و نهایتاً حذف آنان می‌نمودند. این گونه رویه‌ها و این قبیل مطبوعات خواهان سکوتی قبرستانی در جامعه برای حکومتی آسان و بی‌دردسر و بی‌انتقاد می‌باشند. از این رو امیدواریم که از این پس، این دو اتهام، یعنی توطئه‌مطبوعاتی و اخلال در امنیت ملی، از حیطة مطبوعات مورد نظر جناحهای تمامیت‌خواه برداشته شود. باقی مسائل و اختلافات حاکمان با این گونه مطبوعات، باید به هر حال از طریق تذکر و انجام وظایف قانونی مطبوعات و نهایتاً از مجرای قانون حل شود. بگذاریم که مطبوعات مستقل از هر قدرتی، ولی مسئول نسبت به ملت و وطن و دین و انقلاب، با تنوع و تکرار آزاد خود رشد و گسترش یابند. این به نفع همه، از جمله حاکمان و مسئولان مستقیم مملکت می‌باشد، اگر عاقلانه بیندیشند.

والعاقبة للمتقين

تروریسم و بقای ایران و اسلام*

ترور و حشیانه داریوش فروهر و همسر وی خانم پروانه مجد اسکندری، موجی از تأثر، اضطراب، نفرت و ابهام را در میان مردم برانگیخته است. شدت ناجوانمردی و قساوتی که در کشتن بناحق این دو موجود عزیز و شریف به کار رفته، به حدی است که دیگر هیچ صاحب قلم و اثر اجتماعی احساس امنیت نمی‌کند.

این حادثه در ایامی صورت گرفت که پس از تشدید فشار بر مطبوعات و دانشگاهها، تب آدم‌ربایی و مرگهای مشکوک اهل قلم و نظر سیاسی در حال تکرار است و می‌رود که تبدیل به یک جریان و فاجعه همه‌گیر شود. اکنون سؤال این است که دست‌اندرکاران این تروریسم عربان و بی‌پروا کیستند و چه برنامه‌ای در سر دارند. تکرار این حوادث که در مورد افراد صاحب‌موضع انتقادی در قبال روشها و رفتارهای حاکمان اتفاق افتاده، تردیدی باقی نمی‌گذارد که هدف از این وقایع، سیاسی بوده و توسط افراد و جماعتی سیاسی صورت گرفته است. بنابراین، این حوادث قطعاً ماهیتی سیاسی دارد و گسترش موج تروریسم از جانب دشمنان (دانا یا دوستان جاهل)، علیه کل مملکت و روند اصلاحی آن طراحی و اشاعه می‌گردد تا هر چه بیشتر آرامش و امنیت کشور و ملک و ملت را به خطر اندازد.

تاکنون هیچ‌گونه گزارش یا اطلاع رسمی و یا برخورد مسئولانه از سوی مقامات صورت نگرفته است. خود این موجب می‌شود که این حوادث نه تنها تکرار شود که به یک روند و جریان تبدیل گردد. سکوت و خون‌سردی نیروهای انتظامی و امنیتی در برابر این حوادث، تعجب‌انگیز است. رفتار نیروهای رسمی طی هشت شبانه‌روزی که خانه مرحوم فروهر را در اشغال انحصاری خود داشتند، نشان می‌دهد که آنها فقط به دنبال کشف آثار و دلایل و اسناد جنایت مزبور نبودند، بلکه شاید در تعقیب و تجسس

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۴۸، آبان ۱۳۷۷ چاپ شده است.

اسناد دیگری، برای مقاصد دیگری بوده‌اند. زیرا بردن دفترچه خاطرات شخصی پنجاه ساله داریوش فروهر یا دفترچه حاوی اشعار خانم فروهر و یا پاکت حاوی اصل نامه مرحوم دکتر مصدق، برای جنایت مزبور چقدر جنبهٔ سندیت دارند.

چند ماه قبل از این حادثه، شخص سیاسی دیگری به نام آقای پیروز دوانی که ماهیت سیاسی فعالیت‌های چندساله او بر کسی پوشیده نیست، مفقود شد. در این فاصله تلفن‌های مشکوکی به خانواده او می‌شد که خبر از دستگیری و اعدام او می‌دادند و بالاخره همین خبرها، موجب سکنه قلبی و درگذشت مادر او گردید. شایع است که دوستی از دوستان او نیز در همدان کشته شده است. مرگ مشکوک نویسنده و مترجم توانا دکتر مجید شریف و یکی دیگر از نویسندگان بنام و منتقد به نام آقای محمد مختاری نیز در همین ایام صورت گرفته است. پس این حوادث یک جریان است که دارد ملت و کشور و انقلاب را با خود به سرنوشت نامعلومی می‌کشاند. این حوادث، تداعی‌کننده سخنانی است که چند ماه پیش در مورد لبنانی کردن مملکت و جامعه‌مان شده بود. اما از سرانجام این حوادث فقط قدرتهای سیاسی یا مالی - اقتصادی جهانی سود خواهند برد.

البته هنوز زود است که درباره واقعیت، هویت، ماهیت و اهداف عاملان این بازی خطیر و فاجعه‌آمیز به اظهارنظرهای روشن و قاطع رسید. از دیرباز روال و سنت قدرتهای بسته و تقسیم‌کننده جامعه به دو طبقه خودی و غیرخودی، همواره بر اختفاء، ابهام و در تاریکی نگه‌داشتن حقایق و واقعیات اجتماعی بوده و هست حتی اگر خودشان در آن دستی نداشته باشند. مگر اسرار قتل شهید دکتر کاظم سامی پس از ده سال روشن شد که انتظار ابضاح این حوادث را داشته باشیم؟!

اما اینکه اهداف این اعمال که به نظر ما، نه اتفاقی و موردی بلکه طراحی شده و جریانی به نظر می‌رسند، چه هستند و می‌خواهند ملت، مملکت و حاکمیت را به کجا ببرند، با توجه به برخی شواهد و واقعیات موجود، تا حدی قابل تحلیل و استنباط می‌باشند. چند فرض نسبت به اهداف این حوادث قابل تصور است:

فرض اول: عاملان و طراحان این شیوه‌های خشونت‌آمیز، قصد دارند که منتقدان، معترضان و معارضان سیاسی را مرعوب کنند تا خیال قدرتمداران از وجود هرگونه مخالف زنده راحت شود. این فرض در عین امکان چندان مقبول نیست زیرا برای این منظور می‌توانند از راههای دیگر مثلاً همان دادگاههای انقلاب و یا راههای دیگر سرکوب قانونی‌نما، به سبکی که در دهه ۱۳۶۰ انجام گرفت، نیروهای زنده و صاحب صدا و آوازه را به نحوی ساکت سازند. البته گفته می‌شود که تکرار روشهای دهه ۶۰ برای خالی کردن صحنه از مخالف و معارض، کارآیی آن دوره را ندارد، زیرا اولاً: در این زمان یک جریان برانداز مؤثری وجود ندارد لذا بهانهٔ آن هم منتفی است. ثانیاً: تأثیر وجود قدرت کاریزماتیک به اعمال سیاسی

حاکمیت در آن زمان، جلوه و مقبولیت و مشروعیتی می‌بخشید که اکنون در آن سطح ممکن نیست. ثالثاً: تجربه چندساله اخیر نشان داده است که پیامد آن گونه سرکوبهای خشن ولی غیرتروریستی، موجب برخورد شدید نهادهای حقوق بشری رسمی و غیررسمی جهانی و خلاصه جوسازی و چهره‌سازی نامطلوب از جمهوری اسلامی و انزوای آن و عدم پرداخت وام و... می‌شود. ولی چون روشهای تروریستی همواره در پرده استتار و ابهام و انکار و حاشا باقی می‌ماند، کمتر هزینه تبلیغاتی و سیاسی تحمیل می‌نماید.

فرض دوم: این فرض مبتنی بر دخالت و اعمال قدرت قطبهای جاسوسی یا اقتصادی و یا سیاسی خارجی در این نوع حوادث تروریستی برای ایجاد بدنامی و ارائه چهره سیاه از ایران در داخل و خارج و ایجاد انزوا و سرانجام سقوط آن است. این زمینه بیشتر مطلوب طبع طرفداران نظریه توطئه است. در دنیای امروز به این قائل نیستند که قوای خارجی می‌توانند کل حوادث دارای ابعاد وسیع و خطیر را طراحی کنند. چنین می‌نماید که قدرتهای خارجی از جامعه پرهرج و مرج و اسیر تروریسم و جنگ داخلی، چون افغانستان یا لبنان سابق، کمتر سود می‌برند تا از یک جامعه مستقر و قانونی و رو به توسعه که بتواند بازاری برای کالا و سرمایه آنها باشد. اما اگر با اقدامات نیروهای داخلی فضای جنگ داخلی و تروریسم به وجود آید، قطعاً نیروهای خارجی که طالب سهم و نفعی در آن کشور هستند در استمرار فضای خشونت و جنگ، مقدم و مؤثر می‌شوند تا حداکثر سودجویی را از شرایط متلاطم داخلی به نفع خود بنمایند. از قدیم گفته‌اند که عامل خارجی به اعتبار شرایط و پایگاه داخلی مؤثر است و عمل می‌کند. پس فرض دست‌اندرکاری قدرتها و عوامل خارجی، دست‌کم در شرایطی که به علت موقعیت آقای خاتمی راههای مسالمت به تدریج باز می‌شود، به حداقل می‌رسد.

فرض سوم: هدف از این اقدامات خنثی کردن برنامه دولت آقای خاتمی در خصوص دستیابی به فضای امن و آزاد و جامعه مدنی و مشارکت مردم و نفی خشونت است و این که به دنیای غرب و مردم داخلی نشان دهند که خاتمی قادر به اجرای برنامه‌های خودگفته‌اش نیست و حتی توان حفظ امنیت فردی و سیاسی - اجتماعی شهروندان را ندارد. بنابراین بهتر است که هرگونه مذاکره و توافقی را با جناحهای سرکوب انجام دهند. در این فرض دار و دسته‌های افراطی ماجراجو از این جناح سعی در پیشبرد اهداف خود بر ضد دولت و روند دموکراسی در ایران، از طریق ایجاد خشونت و ارباب دارند.

اکنون بهتر است که با توجه به حوادث و روندهای یک و نیم ساله اخیر پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ این فرض را بیشتر بررسی نماییم:

۱ - جناحهای رقیب و مخالف برنامه‌های آقای خاتمی، اندکی پس از انتخابات سال ۱۳۷۶ و آرامش پس از شوک اولیه، همواره در تلاش بوده‌اند که در عمل و در حرف نشان دهند که هیچ چیز عوض نشده و به

جناح‌های داخلی و نیروهای خارجی به تدریج خاطرنشان نمایند که هر گونه تغییر و تحولی صرفاً از مجرا و با توافق آن جناح قابل تحقق است و آقای خاتمی و برنامه‌هایش هیچ گونه قدرت اجرایی یا اقتدار حکومتی ندارد. نمونه بسیار مشخص این عمل، سنگ‌اندازی و مقاومت شدید در برابر برنامه آزادی احزاب، اصناف، مطبوعات و اجتماعات قانونی و مسالمت‌آمیز و حرکت به سوی جامعه مدنی می‌باشد.

۲ - در سیاست خارجی، شاخصترین نمونه این اهداف بی‌اثر جلوه دادن حکومت و برنامه‌های آقای خاتمی است. این، در جریان حمله به اتوبوس حامل گردشگران امریکایی که زیان بسیاری به حیثیت و آبروی ملی ایرانیان و انقلاب وارد کرد و سیاستهای اعلام شده مبتنی بر تشنج‌زدایی آقای خاتمی را بی‌اثر و مخدوش نمود، کاملاً نمایان شد.

۳ - از آغاز رسمیت یافتن دولت آقای خاتمی رفتار نیروهای حافظ نظم در موارد گوناگون، مثل آزادی اجتماعات قانونی، نسبت به سیاستهای دولت مسئول بی‌تفاوت یا مغایر بود و اوج آن در تهاجم به وزیر و معاون رئیس‌جمهور در دو ماه قبل در نماز جمعه دانشگاه تهران بود.

۴ - در ایامی که دولت مسئول و قانونی، درگیر مسائل و مشکلات عظیم اقتصادی و کاهش شدید درآمد نفت و همچنین در معرض تنگناهای بسیار بودجه‌ای و خدماتی نسبت به مردم و قشرهای آسیب‌پذیر است، حادثه‌آفرینی‌های این چنین (آدم‌ربایها، قتل‌های مرموز، تهاجم به دانشجویان پس از سخنرانی و پرسش و پاسخ رئیس‌جمهور در دانشگاه صنعتی) همه معنادار است و چه بسا بخواهند بی‌کفایتی آقای خاتمی و دولت وی را در اذهان مطرح سازند.

شواهد و قرائن فوق فرض سوم از اقدامات تروریستی اخیر را تقویت می‌کنند. بنابراین، با این فرض (و با تأکید بر فرضیه بودن آن در چهارچوب یک تحلیل سیاسی) به تبیین آثار و پیامدهای این حادثه باید پرداخت.

هدف مزبور همانا پاک کردن آثار انتخابات دوره ششم ریاست‌جمهوری سال ۱۳۷۶ توسط دارودسته‌های افراطی و ماجراجو می‌باشد. در واقع این انتخابات نقطه عطفی در تاریخ انقلاب ایران بوده و در صورت پیشرفت صحیح در جهت اهداف و برنامه‌های اعلام شده می‌تواند هم انقلاب اسلامی ایران را از بحران خارج کند و هم سرفصل درخشش دوران نوین تمدن اسلامی در قالب مسالمت و اشتراک و وحدت قشرها و نفی هرگونه تبعیض و امتیاز طبقه‌ای و آزادی و حریت انسانی و بالاخره بشارت راه نوینی در حیات اجتماعی بشریت در طلیعه قرن بیست و یکم میلادی باشد. پس هدف این اقدامات می‌تواند موارد ذیل باشد:

الف - آقای خاتمی در تلاش برای اجرای برنامه‌های خود درمانده شود و در برابر حوادث تسلیم گردد. در

این صورت مردمی که به امید اصلاح و بهبود در روند انقلاب، پس از ۱۸ سال ناملایمات و طرد و حذف و انزوا و بی‌تفاوتی نسبت به انقلاب و اسلام و مصالح مملکتی و ملی، در جنبش دوم خرداد، شرکت کرده و در چهارچوب قانون اساسی خواهان پیشرفت و اصلاح و بهبود اوضاع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی جامعه شده‌اند، یکباره امیدشان به یأس تبدیل می‌شود. اکثریتی به سوی بی‌تفاوتی تاریخی و سنتی در جامعه ایرانی رانده شده و به زندگی مشقت‌بار و همراه با بی‌مسئولیتی نسبت به ملت و مذهب روی می‌کنند و همچون سایر جوامع عقب‌مانده راه انحطاط و تلاشی ملی و فقر و فساد می‌پویند. افراد هرگونه همکاری و همیاری در امور اقتصادی و اجتماعی را رها کرده و سر به لاک خود و خانواده خود فرو می‌برند. در این صورت از ماهیت و محتوای اندیشه اسلامی که مبشر سعادت دنیا و آخرت مردمان است، چه می‌ماند؟ در انبوه مشکلات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر دولتی که مسئول اداره کشور است، با اختتام منبع درآمد مجانی نفت، راهی جز تحمل فقر و فلاکت مردم و روی آوردن به قدرتهای بیگانه برای چند دلار وام یا کمک یا سرمایه‌گذاری، و تقدیم منابع طبیعی و منافع ملی نخواهد داشت. به شهادت تاریخ تمام جوامع بشری این سرنوشت قطعی حاکمیتی است که خود را از مردم و جلب رضایت و مشارکت و نظارت آنها بی‌نیاز بداند یا به آن بی‌اعتنا بماند.

اما اقلیتی از همین مردم، بویژه جوانان سرشار از انرژی و امیدوار به بهبود اوضاع، این شرایط و سرنوشت را تحمل نکرده و به خشونت متقابل روی آورده و به سوی گروههای برانداز یا گرایشهای وابسته به بیگانه تمایل پیدا می‌کنند. در این صورت جنگ داخلی در سرتیغچه چنین حاکمیتی نوشته می‌شود، و برنده نهایی هم قدرتهای بیگانه و قدرتهای جهان خواهند بود.

ب- دولت قانونی و مسئول آقای خاتمی، در مواضع و برنامه‌های خود پایدار و مصر باقی بماند. در این حالت، جامعه و کشور، چنانکه امروز هست و البته با درجاتی شدیدتر، دچار حاکمیت چنددولتی و چند قطبی و کشمکش بین قطبها می‌گردد. این تنازع، ذره‌ای به حل مسائل و مشکلات اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی جامعه کمک نکرده، روح دوگانگی و چندگانگی را در مردم القا و تسجیل می‌نماید. یعنی شرک با تمام مفهوم تاریخی خود بر جامعه مدعی و پیشگام در مذهب توحید و یکتاپرستی سایه می‌اندازد. بازتاب اجتماعی و فرهنگی این موقعیت، تحلیل رفتن سریع اقتدار دولتی و حکومتی، و هرج و مرج خواهد بود. طرفداران نظامیگری و حاکمیت زور و ارعاب بر امور اجتماعی - فرهنگی نیز مرتباً بر فشار و تهدید خود می‌افزایند و خشونت را بالا می‌برند ولی در مقابل چیزی جز خشونت مقابل یا کینه‌های فروخورده که در اولین فرصت به انفجار بدل می‌شود، عایدشان نمی‌شود. در این حال نیز، علاوه بر فداشدن ملک و ملت و میهن و اقتدار قانونی و حاکمیت ملی، از معنویت و اسلامیت چیزی باقی نخواهد ماند.

اگر کسانی از حاکمان، به داعیه حفظ اسلام و ارزشهای انقلاب بر تنور سرکوب و فشار و تشنج آفرینی و خشونت می‌دمند، سخت در اشتباه هستند زیرا که ضامن اسلامیت و ارزشهای اسلامی در جامعه جز حضور مردم و نظارت و مراقبت و مشارکت آنها، هیچ عامل دیگری نمی‌تواند باشد.^۱ اگر اراده الهی هم در جهت حفظ اسلامیت برای این مردم ستم‌دیده باشد، در صورت نفی ضامن اسلامیت یعنی مردم، از سوی گردانندگان و قدرتمداران جامعه، آن اراده الهی هم، طبق سنت خودش بدل به عکس آن می‌شود. خداوند نعمتی را به مردم یک جامعه ارزانی نمی‌دارد مگر آنکه خود بخواهند و بکشند.

به این جهت است که ما با ایمان و صراحت کامل اعلام می‌داریم که ضامن واقعی و نهایی اسلامیت و ارزشهای اسلامی، تنها و تنها جمهوریت، یعنی حاکمیت مردم و حضور و نظارت مردم و رضایت آنها از شیوه حکومت حاکمان است.

نتیجه‌ای که از تحلیل شرایط کنونی کشور و فرضهای احتمالی آن می‌گیریم این است که، به تصریح کتاب آسمانی ما قرآن، سلامت جامعه و بهره‌مندی آن از نعمات پروردگاری در گرو امنیت، اطمینان خاطر یا امید به آینده همه مردمان و شهروندان و معاش کافی آنهاست. گسترش خشونت، تروریسم و آدم‌ربایی به خیال حذف فیزیکی مخالفان؛ امنیت عمومی، معاش و رفاه دنیایی مردم را از بین می‌برد و آنها را به جاده سقوط سوق می‌دهد. حکومت کردن بر چنین مردمی، نه افتخار است و نه چیزی عاید مدعیان ارزشهای اسلامی می‌کند. بنابراین دنیا و آخرت مردمان فنا می‌شود.

انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ یک نعمت خدایی بود. و آقای خاتمی و برنامه‌هایش، آخرین شانس دوام و اعتلای انقلاب اسلامی ایران می‌باشد. بیایم نسبت به این نعمت کفران و لجاجت نورزیم، که کفران نعمات خدایی، عاقبت بدی را به همه نوید می‌دهد.

الم ترالی الذین بدلوا نعمه الله کفرأ و احلوا قومهم دارالبوار؟

پی‌نوشت

۱. کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر. (جامعه خوب یا بهترین جامعه در گرو حضور امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد).

محرکان، طراحان و عاملان فجایع اخیر کیانند؟

به مردم راست بگویید*

مدتی است که اخبار قتل عده‌ای از اصحاب فکر و اندیشه، با تحلیلهای مختلفی که در مطبوعات و در بیان مردم جاری است، فضای سیاسی کشور را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. هر چند در سالیان گذشته نیز قتل‌های مشابهی همچون قتل مرحوم دکتر سامی در تهران، مرحوم برازنده در مشهد، مرحوم میرعلایی در اصفهان، مرحوم زال‌زاده در تهران و ... رخ داده بود، اما این بار به برکت خون بناحق ریخته شده داریوش و پروانه فروهر، قتل‌های مذکور در حاشیه بی‌اعتنایی باقی نماند و صفحات اول روزنامه‌ها و توجه جدی افکار عمومی را به خود اختصاص داد. همین دقت و حساسیت یکی از نشانه‌های تحول جامعه و فضای سیاسی کشور در این مرحله نسبت به مراحل گذشته می‌باشد.

پس از این واقعه عمدتاً یک جناح سیاسی در ایران از طریق مطبوعات خود پس از مدتی سکوت با تبلیغات شدید عنوان ساخت این حوادث کار بیگانگان و دشمنانی است که مخالف انقلاب ما بوده و سعی در ایجاد ناامنی و اختلال در کشور و ملت را دارند. در اینکه انقلاب ما، مخالفان و حتی دشمنانی داشته و دارد که سعی در مقابله با آن دارند، هیچ حرفی نیست، اما مسئله این است که مخالفان و دشمنان انقلاب، با هر مصداقی هم که متصور شوند، در پی منافع و مصالح خویشند. همان گونه که بسیاری از سران جمهوری اسلامی هم عنوان نموده‌اند، اینک همه آن مخالفان نیز مصالح خود را در گفتگو و بهره‌گیری از روابط با جمهوری اسلامی می‌بینند. موارد دیگری نیز در خاورمیانه (مانند لبنان و افغانستان و ...) نشان داده است که برای دول بیگانه کشوری با ثبات و امن در مجموع بیشتر مورد توجه و واقعی به

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۴۹، آذر ۱۳۷۷ چاپ شده است.

مقصود (ولو مقاصد منفعت طلبانه و استیلاجویانه) است تا کشوری پر آشوب و ناامن. بویژه که به گفته اکثر سران جمهوری اسلامی، این کشور از چنان ثباتی برخوردار است که بیگانگان دیگر نمی‌توانند توهم بی‌ثبات کردن و ناامن کردن و طعمه گرفتن از آن را داشته باشند.

سؤال و نکته دیگر این است که چرا بیگانگان عموماً افرادی را از بین می‌برند که به زعم عده‌ای اذنب خود آنها هستند! چگونه است که عده‌ای هم از اولین مهره‌های بیگانه‌اند و هم از اولین قربانیان بیگانه؟! براین اساس کسانی که سعی دارند حوادث اخیر (البته بدون توجه به حوادث گذشته که بی‌اعتنا مانده است) را به بیگانه و عوامل آن ربط دهند باید جوابهای قانع‌کننده‌ای در توضیح و تحلیل خود به افکار عمومی بدهند.

همچنین نیروهای امنیتی بارها بر احاطه و اشراف خود بر مسائل جاری و سرعت عمل خود در برخورد با آنچه خلاف می‌دانند، تأکید نموده‌اند. برخورد با گروه‌های برانداز که تمامی و ریزترین اعمال و حرکات افراد آنها را زیر نظر داشته و دارند نیز ظاهراً حاکی از احاطه و اشراف مذکور است.

اما قتل‌های اخیر به وضوح نشان داده است که عاملان جنایت اطلاعات دقیقی از زندگی قربانیان خود، ساعات رفت و آمد، محل‌های آمد و شد، مواقع مناسب عمل (مثلاً می‌دانستند که منشی و سرایدار مرحوم فروهر در آن روز در مرخصی است) و ... داشته‌اند. همچنین آنان بسیار دقیق عمل کرده و به طور حرفه‌ای توانسته‌اند، ظاهراً ردپای مهمی از خود باقی نگذارند.

سؤال دیگری که باید روزنامه‌ها و افراد مبلغ تحلیل دست داشتن بیگانه در قتل‌های اخیر پاسخ دهند این است که چگونه می‌شود یک باند حرفه‌ای مرتبط با بیگانه که تا این اندازه اطلاعات دقیق دارد و تا این حد حرفه‌ای عمل می‌کند، در کشور وجود و حضور داشته باشد، کارهایش را پیگیری کند، و در موارد متعددی هم به سرانجام برساند، اما نیروهای امنیتی ما نه متوجه حضور آنها شوند، نه پی به طرح‌هایشان ببرند و نه بتوانند از اعمال آنها جلوگیری کنند؟ سؤالات متعدد دیگری نیز در بین مردم و اهالی مطبوعات مطرح است که فعلاً به طرح آنها نمی‌پردازیم.

البته روزنامه‌ها و مبلغانی که به طور قاطع بیگانگان را در این فجایع مؤثر می‌دانند و قبل از تحقیقات، حتی احتمالی هم برای عناصر داخلی نمی‌دهند، باید برای سؤالات افکار عمومی مردم آگاه و باشعور ایران جوابهای قانع‌کننده‌ای داشته باشند.

برای ما باعث تعجب است که در حالی که یک جناح سیاسی در ایران از دو احتمال دشمنان دانا و دوستان نادان و کوتاه‌نظر سخن می‌گوید، چرا جناح و عده‌ای دیگر و روزنامه‌های خاصی سعی در پاک کردن دوستان نادان از صورت مسئله دارند. اصرار اینها بر این کار برای بسیاری از ناظران باشعور و مردم ایران تعجب‌آور و تأمل‌برانگیز است. اگر آنان دلایل قانع‌کننده‌ای برای تحلیل خود دارند چرا با افکار

عمومی در میان نمی‌گذارند و اگر چنین نیست چرا اصرار دارند که با قاطعیت، اما با دستپاچگی و قبل از پایان تحقیقات، با عزمی قاطع دستان نامریی بیگانگان را به میان بکشند!

در همین زمینه نگرانی مهمی که برخی از آگاهان جامعه و دلسوزان ملت و کشور و انقلاب را آزار می‌دهد، این است که مبادا از شیوه‌های نخ نما برای فیصله دادن ماجرا استفاده شود. در بسیاری از کشورهای جهان، هنگامی که پلیس در بررسی پرونده‌ای شکست می‌خورد و یا بنا به دلایلی به "بن بست" می‌رسد (بویژه اگر از سوی افکار عمومی یا برخی مقامات کشور برای سرعت در بررسی کار تحت فشار باشد)، معمولاً سعی می‌کند با استفاده از افرادی قربانی یا آلت دست، به نوعی ماجرا را فیصله دهد و پرونده را مختومه کند.

یک نگرانی مهم در ماجرای قتل‌های اخیر این است که در هراس از فشار افکار عمومی و اصرار برخی مقامات برای روشن شدن ماجرا از یک سو و احیاناً ناتوانی یا بن بست در حل سریع مسئله از سوی دیگر، با افکار عمومی شفاف برخورد نشود و مسائلی غیرفایده‌کننده برای مردم و آگاهان طرح شود. اگر خدای نخواستہ چنین فاجعه‌ای به وقوع بپیوندد و طراحان و عاملان اصلی جنایات اخیر پنهان باقی بمانند، پس از مدتی باز می‌توانند براساس هر هدفی که بر اعمالشان متصور است یک بار دیگر ماشین مرگ و ترور را به حرکت بیندازند. و اگر آن‌گونه که برخی از دلسوزان ملت و انقلاب تصور کرده‌اند این اعمال برای اخلاص در روند اصلاحات در کشور و توسعه سیاسی دولت آقای خاتمی باشد، هیچ دور از انتظار نیست که علاوه بر طیف‌های مستقل قدم به قدم به سوی افرادی از طیف آقای خاتمی که اینک نقش مؤثرتری در رشد این روند دارند، و احیاناً در مراحل پیشین خوب "مرعوب" نشده‌اند، نزدیک گردند.

در مکتب توحید هر انسانی دارای ارزش است و کسی که یک نفر را بکشد همانند آن است که همه جامعه را کشته است. از این رو رئیس جمهور براساس اعتقاد به این مکتب و وجدان انسانی خویش و نیز بر پایه سوگند و پیمانی که برای حفظ حقوق ملت ادا کرده است، و همچنین براساس خطر سیاسی و استراتژیکی که این اعمال و استمرار آنها برای کشور و همه جناح‌های دلسوز ملت و انقلاب و از جمله شخص و طیف آقای رئیس جمهور دارد، باید جلوی استفاده احتمالی از شیوه نخ‌نما شده مذکور را با قاطعیت بگیرد. اگر در توضیح این وقایع سکوت شود بهتر است تا به مردم دروغ گفته شود. امید است که چنین نشود و این نگرانی، نگرانی بی‌جایی باشد.

به هر حال احتمال اینکه جناحی یا گروهی از درون کشور، مسئولیت این قتل‌های ناحق را بر گردن داشته باشد نه کم که زیاد است، و به گفته برخی مقامات، در این زمینه دوستان نادان بیش از دشمنان دانا در معرض اتهام‌اند.

اما همه این دوستان نادان از موضع دیانت و اعتقاد دینی یا تکلیف شرعی به این گونه فجایع گردن می‌نهند یا چنین می‌نمایند که آمران و هادیان آنها، بدیشان چنین می‌آموزند. لازم است که برای اطلاع ایشان و همه ملت ایران و جهانیان و نیز تذکر به آمران و فرماندهان این گونه متعصبان یادآور شویم که در مکتب اسلام و ایمان توحیدی، ترور، حمله غافلگیرانه و ناجوانمردانه ممنوع و حرام است. آشنایان با تاریخ اسلام می‌دانند که مسلم بن عقیل نماینده مختار و برگزیده امام حسین (ع) در کوفه، در خانه هانی، در لحظاتی می‌توانست از پشت پرده، غافلگیرانه، عبدالله بن زیاد فرماندار کوفه و عامل اصلی فتنه کوفه و شهادت امام و خاندان پاک او را بکشد و از خطرهای بسیاری جلوگیری کند. ولی او از این کار خودداری نمود و چون بعداً با اعتراض هانی میزبان خود مواجه شد فرمود که از رسول خدا شنیدم که الایمان قیدالفتک / ایمان مانع ترور است. وانگهی امام علی (ع) در جنگها و حتی تیراندازی در میدان جنگ و صحنه رودرویی علنی با دشمنان، هرگز شروع‌کننده نبود و لشگریان خود را به شدت از این کار پرهیز می‌داد. نمونه بسیار بارز آن در جنگ نهروان با خوارج بود که در برابر حملات و تیراندازی آنها آنقدر تحمل و بردباری کرد تا چند نفر از لشگریان خودش شهید شدند، و تنها آن زمان فرمان حمله و تیراندازی صادر کرد.^۱

پس هر کس که افراد ساده و متحجر و ناآگاه را به ترور و کشتار غافلگیرانه حتی دشمنان ترغیب و تعلیم نماید، دقیقاً و شدیداً بر ضد آموزشهای مکتب دین توحیدی عمل کرده است. ارتدادی که به این قربانیان مظلوم نسبت می‌دهند، از آن خود آن آمران و عاملان ترور است.

اما خشونت نیز از مکتب اسلام و مذهب توحید نیست، اتهام و پیرایه‌ای است که دشمنان اسلام بر آن بسته‌اند:

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید به فضای سلم و مسالمت وارد شوید و از وسوسه و گامهای شیطانی پیروی نکنید که او دشمنی آشکار با شما دارد."^۲ یعنی خشونت و ضدمسالمت از وسوسه‌ها و گامهای شیطان است. یا "به سوی پروردگارت با حکمت و اندرز دعوت کن و با آنها (یعنی مخالفان، مشرکان، منافقان و...) با بهترین طریق جدال و گفتگو نما."^۳

پس ترور و خشونت و آدم‌کشی پنهانی، از اسلام و دیانت توحید نیستند. آن دسته از مقامات سیاسی یا روحانی یا نظامی که مردم یا پیروان خود را به این امور تشویق و تحریص می‌نمایند، دانسته و نادانسته دشمنی با مکتب توحید می‌نمایند.

اما غیر از این کشتارهای ناجوانمردانه، آن هدف محتمل که تضعیف و درمانده کردن آقای خاتمی و دولت او است، نیز بر هیچ مصلحت و حکمتی استوار نیست. دولت خاتمی و خود ایشان از درون حاکمان این دوران برخاسته‌اند. اگر دشمنان ایشان خود را مظهر انقلاب اسلامی یا رهبران و مکتب‌داران

اسلام ناب می‌شناسند، خاتمی و دوستان او هم از درون همان مکتب تربیت شده‌اند. اگر شما بدون کوچکترین حقی، به منتقدان و معترضان سوء رفتار، نسبت کفر و ارتداد و اتهام پایگاه بیگانه می‌زنید به خاتمی و دولت او نمی‌توانید چنین اتهامی وارد سازید. دشمنی و خصومت شما با این دولت، نه انگیزه دینی دارد و نه ملی و نه انقلابی.

پس آن دسته از آمران که به تضعیف و اسقاط دولت آقای خاتمی می‌اندیشند، و برای این منظور از روش ایجاد عدم امنیت و برهم زدن آرامش مردم و تخریب اقتصادی عمل می‌کنند از درد و انگیزه دینی خالی هستند و ابزار ترور و کشتار غافلگیرانه هم شدیداً ضداسلامی و ضددینی است.

اما در شرایطی که کشور و ملت، اسیر تنگناهای سیاسی خارجی شدید و بحران اقتصادی عظیم قرار دارند و شمار روزافزونی از مردمان به صف فقیران و محرومان می‌پیوندند و بیکاری و عدم اشتغال بیداد می‌کند و بسیاری از کینه‌ها و فسادها و خشونت‌ها را می‌زاید، در چنین شرایطی که کشور و وطن و ملت پیش از همیشه نیاز به وحدت و برادری و صلح و صفای داخلی دارد، ترویج تفرقه و خصومت به خاطر تعصبات گروهی و قدرت‌طلبی‌های جناحی، به مصلحت ملت و وطن نیست. بنابراین سیاست‌های ضد دولت خاتمی فاقد انگیزه‌های ملی و وطنی نیز می‌باشد.

اما این جناح‌های قشری و انحصارطلب که از هر خصومت و تفرقه‌ای دریغ نمی‌نمایند، آگاه نیستند که رفتار و کردار سیاسی - اجتماعی آنها، از مظاهر شرک و جاهلیت است، نه انقلاب و اسلامیت: "... و از زمره مشرکان مباشید، همانها که دینشان را دچار تفرقه نمودند و دسته‌بندی و گروه‌سازی کردند و هر حزبی به آنچه خودش دارد، دلخوش گردید."*

پس اهدافی چون تضعیف مخفیانه دولت برای سرنگونی آن و استفاده از روش‌های ناجوانمردانه ترور و خشونت برای اثبات ناتوانی و بی‌کفایتی دولت از هدایت دینی، ملی و انقلابی خالی است. ادامه این روش‌های نفرت‌انگیز است که به دشمنان انقلاب و بیگانگان و استکبار خدمت می‌کند، نه عمل و اندیشه قربانیان مظلوم و بی‌گناه این حوادث اخیر.

نکته دیگری که باید متذکر شویم این است که در همه جای دنیا وقتی قتل اتفاق می‌افتد، اولین سؤال پلیس از اقوام و آشنایان مقتول و از شاهدان و مطلعان قتل این است که آیا به فرد یا افراد خاصی مظنون هستند؟ معمولاً برای پلیسها بررسی مظنونان، اولین سرنخها و گاه موفقترین سرنخها می‌باشد.

در مورد جنایات اخیر، نیز دست کم می‌توان به "مظنون"هایی توجه کرد. به نظر می‌رسد در حوادث اخیر باید به دنبال محرکان، طراحان و عاملان بود. و سعی در روشن کردن ارتباط بین اینها نمود.

در سالیان اخیر افکار و افراد خاصی، در سطوح مختلف، مردم را به خشونت تحریک کرده‌اند. اینها

مستقیم و غیرمستقیم، آگاهانه و ناآگاهانه محرکان به وجود آمدن این وقایع هستند. همگان می‌دانند از تریبونهای رسمی و غیررسمی، روزنامه‌ها و نشریات خاص و ... شبانه‌روز فرهنگ تنفر، خشونت و حذف تبلیغ می‌شود. وقتی در یک رسانه عمومی هویت افراد متعددی زیر سؤال می‌رود و همه توطئه‌گر و وابسته معرفی می‌شوند، وقتی خطیبان مشخصی از تریبونهای خاصی تکلیف امور را از طریق مردم (۱۹) حل و فصل می‌کنند و فرمان حمله صادر می‌نمایند، وقتی روزنامه‌های خاصی همه مخالفان جناح خود را به بیگانه ربط می‌دهند و رد پای دلارهای خارجی را حتی در طیف متعدد سابق و رقیب فعلی پی می‌گیرند و چپ و راست احکام عناد و ارتداد صادر می‌کنند، وقتی نشریات خاص گروههای فشار به صراحت سخن از "نیم‌گردش تیغ" و خط و نشان برای حذف به میان می‌آورند و ... رخ دادن این فجایع چندان غیرقابل پیش‌بینی نیست و نباید در زیرزمین و آن سوی مرزها به دنبال سرنخ گشت. وقتی پلیس در "محرکان" دقت نماید آن‌گاه می‌تواند به "طراحان" و "عاملان" نزدیکتر شود. خلاصه آنکه اگر مسئولان پیگیری این وقایع، بویژه هیأت ویژه، اراده راسخی در پیگیری ماجرا تا آخر و غلبه بر موانع هر کار پلیسی - سیاسی داشته باشند و اگر ریاست جمهور به خطیر بودن اهمیت این پیگیری برای سرنوشت و آینده کشور کاملاً وقوف داشته باشد - که انشاءالله دارد - به نظر می‌رسد به موارد زیر که مورد سوءظن افکار عمومی است، باید توجه شود:

- مدتی است که جزوهای در محافل مطبوعاتی و سیاسی به نقل از یک روحانی منتشر شده است (به نام سخنان حجت‌الاسلام پروازی) که ما از صحت و سقم مسائل مطروحه در آن اطلاعی نداریم ولی مسائل مختلفی در آن مطرح شده است که حداقل باید به عنوان مظنونان ماجرا در آن دقت نمود. بخشی از این جزوه سال گذشته از سوی نشریه عصر ما افشا شده است که حکایت از طراحی سیاست ارباب از سوی برخی کوتاه‌نظران ماجراجو و خشونت‌گرا داشت. آن نشریه گفته بود که اینها بمبی هستند که هر آن ممکن است منفجر شوند. آیا اکنون آن بمب منفجر نشده است؟ - پس برای یافتن یک سرنخ باید به آن توجه نمود.

- در سالیان اخیر قتل‌های متعددی از صاحبان اندیشه و قلم و حتی مفسران قرآن صورت گرفته است، البته ممکن است برخی یا حتی همه آنها توضیحات جداگانه‌ای داشته باشند، اما نمی‌توان ارتباط آنها را به یکدیگر که اینک به طور جدی مطرح شده است، نادیده گرفت. بررسی این رشته قتلها نیز می‌تواند سرنخی از عاملان و مظنونان داشته باشد.

- قضیه به دره انداختن اتوبوس حامل عده‌ای از اعضای کانون نویسندگان ایران (که قصد شرکت در مراسم کانون مشابهی در یکی از کشورهای همسایه را داشتند) که به طور گسترده در محافل سیاسی و فرهنگی کشور مطرح شد، اینک قابل تحقیق و پیگیری است.

- ماجرای آقای فرج سرکوهی و سناریوی عجیب و غریبی که بر روی وی اعمال شد و از ادعای خروج از کشور و جاسوسی اولیه شروع شد و بعد از نامه معروف وی به مسئله تبلیغ بر ضد حکومت و حکمی ساده و سبک تقلیل پیدا کرد، همچنان مثل یک داستان پلیسی افسانه‌ای در بین اذهان عمومی ناگشوده مانده است. این مورد و مسائل و اهداف پشت پرده آن نیز شاید راهگشا باشد.

مظنونهای دیگری نیز وجود دارند که مقامات خود بهتر از آنها اطلاع دارند و هر یک برای هیأت ویژه و به خصوص برای آقای رئیس‌جمهور، اگر قاطعانه و به طور مستقل و شفاف مسائل را پیگیری کند، می‌تواند مفید و مؤثر باشد.

نکته آخر این است که آیا عاملان فجایع اخیر موفق بوده‌اند؟

اگر عاملان آن گونه که عده‌ای می‌گویند بیگانگانی هستند که سعی می‌کنند در کشور ناامنی ایجاد کنند و به نظام ضربه بزنند، روشن است که با کشتن چند نفر نه خللی در امنیت کشور ایجاد می‌شود و نه لطمه چندانی به دولت و نظام می‌خورد. بویژه که خانواده و دوستان قربانیان حادثه به دیدار دولتیان رفته‌اند و حداقل به این جناح از حاکمیت کشور خود اعتماد کرده و از آنها خواهان پیگیری ماجرا شده‌اند. بنابراین احتمالاً بیگانگان فقط توانسته‌اند عده‌ای از اذتاب خود (به زعم قائلان به فرضیه "دست بیگانه") را به اضطراب بیندازند و مقداری فضا را برای اذتاب خود ناامن نمایند.

اما اگر هدف از انجام این فجایع لطمه زدن به روند اصلاحات در کشور و جلوگیری از توسعه سیاسی توسط دولت آقای خاتمی باشد باید گفت عاملان این فجایع شکست خورده‌اند.

موجی که از هم‌اکنون بر ضد این وقایع در تمام سطوح سیاسی کشور ایجاد شده باید علامت روشنی برای این شکست باشد در حالی که پیش از این معمولاً این نوع قتلها در سایه بی‌اعتنایی باقی می‌ماند. آیا طراحان و عاملان جنایات تصور کرده‌اند که روند جاری برای اصلاحات و ایجاد دموکراسی در کشور متکی به افراد است که بتوان با کشتن آنان به ماجرا فیصله داد؟ ظاهراً این عاملان اگر خوب بنگرند با کار خود بر این آتش باد زده و آن را شعله‌ورتر کرده‌اند. تازه مگر آنها چند نفر را می‌خواهند و می‌توانند بکشند؟ اگر بر فرض عده‌ای از دگراندیشان و ملیون، اهالی مطبوعات، افراد ملی - مذهبی و ... را بکشند، و حتی همه دگراندیشان و ملیون و ملی - مذهبی‌ها و به اصطلاح همه غیرخودی‌های مورد اتهام و هجوم در جامعه را از بین ببرند، آیا تصور می‌کنند روند جاری کشور متوقف خواهد شد؟ اگر به طور سطحی و جاهلانه نقش اصلاحگران سیاسی و فکری و دینی داخل حاکمیت و به اصطلاح "خودی‌ها" را در مسیر حوادث نادیده بگیرند و احیاناً آنان را تحت تأثیر یا مرتبط و مرعوب یا آلت دست غیرخودی‌ها تصور نمایند، آیا طراحان و عاملان فجایع می‌توانند همه "خودی‌های مؤثر را نیز بکشند؟ و آیا کشتن غیرخودی‌ها، خودی‌ها را مرعوب و حرکتشان را متوقف کرده است؟ ظواهر امر که چنین نشان نمی‌دهد.

پس باید لختی بیندیشند.

به نظر می‌رسد اگر عقلای قوم و بویژه طیف آقای خاتمی چشم فتنه را در همین نقطه کور نکنند، بعداً بایستی با صرف هزینه‌های بیشتری از این مملکت بحران زده که توان ملی‌اش مرتباً در حال ذوب شدن است، به مهار این فتنه - که نه فقط عده‌ای خاص که همه را در خود می‌سوزاند - بپردازند. پس باید مراقب بود که اگر دست نادانان کوتاه‌نگر و ماجراجو در کار است، نثریات و تریبون‌ها بسان کلاغ داستان هابیل و قابیل، بر فاجعه خاک نپاشند. هر چند که بنا به آموزه‌های دینی و ملی ما خون سیاوش و هابیل و حسین بن علی (ع) را خاک نبلعیده و فرو نبرده است.

پس چه بهتر که همه دلسوزان ملت و کشور و انقلاب و عقلای جناح‌های مختلف خودی و غیرخودی (۱)، از چپ و راست و میانه، بپذیرند که این کشور برای همه است. بر اساس رأی ملت، هر فرد یا جناح باید در چهارچوب اکثریت و اقلیت قرار گیرد و نباید برای زیاده‌خواهی به مقابله لجوجانه با اکثریت و روندی که عده‌ای و جناحی دیگر را به صف اقلیت می‌رانند، پرداخته شود. چرخش و تداول روزگار نیز برای سربلندی یا سرافکندگی ما انسانهاست.

تلك الايام نداولها بين الناس ...

پی‌نوشتها

۱. کتاب الامامة و السياسة اثر ابن قتیبه دینوری.
۲. سوره بقره، آیه ۴۸.
۳. سوره نحل، آیه ۱۲۵.
۴. سوره روم، آیه ۳۲.

ایران فردا و نیم قرن برنامه دیروز*

اگر چه در تاریخ ملتها پنجاه سال زمان اندکی است، اما هرگز بی اثر نیست. همین مدت زمان که دو نسل را پوشش می دهد، کافی است تا در صورت تحقق شرایطی همانند وحدت در اهداف و آمال مردمان و عزم و اراده عمومی، ملتی نوین با سرمایه ها و امکانات نسبی بالاتر از قبل، تولد بیابد. ولی آیا ملت ایران، طی نیم قرنی که از آغاز روند برنامه ریزی توسعه می گذرد، به این تولد نوین دست یافته است؟ پرسشی که از سالها قبل، بویژه از سالهای اول انقلاب، در برابر طرفداران برنامه ریزی متمرکز، اقتصاد برنامه ای، یا توسعه برنامه ای، به طور عام و سازمان برنامه و بودجه به طور خاص قرار داشت. اگر پس از جنگ جهانی دوم برنامه ریزی برای ترمیم خرابیها و جبران عقب ماندگیها و تسریع در سازندگی و ترقی و تعالی ملتها با دستیابی به قواعد و ضوابط علمی، مطرح گردید و در کشورهای نیز نتایج مثبت و میوه های شیرینی هم به بار آورد، چرا تاکنون در کشور ما این توفیق دست نداده است؟ چرا ما ایرانیها، با وجود پیشگامی و پیشتازی در این راه، نسبت به کشورهای دیگر، به خصوص کشورهای آسیای شرقی و حاشیه اقیانوس هند، عقب مانده تر و نابسامان تر باقی مانده ایم؟ و چرا به رغم برخورداری از منابع ارزی وافر، نیروی انسانی پیشرو و مستعد، همچنان دست به گریبان فقر و عقب افتادگی رو به رشد، و گرفتار اقتصاد سنتی هستیم؟ و چرا آنها مراحل عقب ماندگی و وابستگی را پشت سر نهاده و چند دهه است که به جرگه ملل صنعتی شده پیوسته اند و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم؟ باید اذعان کرد که طرح همین پرسشها در آغاز پیروزی انقلاب، سبب شد از سوی دشمنان استقلال و توسعه کشورمان و نیز از جانب چپ و راست، حملاتی حساب شده و جهت دار، برضد سازمان برنامه و بودجه آغاز شود و ادامه یابد. در برابر این شبهات و استفهامات باید به یک سؤال هم پاسخ داد: اگر از نیم قرن قبل همان

برنامه‌ریزیها و همچنین سازمان برنامه وجود نداشت، آیا ما همان بودیم که امروز هستیم؟ پاسخ این سؤال به طور قطع منفی است، زیرا که در این مدت توسعه کمی و کیفی عظیمی در تواناییها و ظرفیتهای اجتماعی، اقتصادی و فنی کشور ایجاد شده است. جامعه ما از منظر شاخصهای توسعه یافتگی همچون کمیت و کیفیت نیروی انسانی ماهر، تأسیسات زیربنایی و سرمایه ریالی و ارزی رشد قابل ملاحظه‌ای یافته است. مقایسه صنایع و تولیدات صنعتی در دهه ۱۳۲۰ با دهه‌های ۱۳۳۰، ۱۳۴۰، ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰، شاهد عینی دیگری است از تأثیر و نقش عظیم برنامه‌ریزی در کشور ما. در حالی که اگر برنامه و برنامه‌ریزی و ارگان مسئول آن وجود نمی‌داشت و انجام عملیات و روندها و طرحهای توسعه کشور در اختیار بوروکراسی سنتی کشور بود که از عهد قاجار تاکنون به شدت ناکارآمد، فاسد و بی‌مسئولیت بوده است؛ ترقی و سازندگی نه در سطح کل کشور بلکه تنها در چند واحد دولتی ممکن بود تحقق یابد، آن هم از کشاکش مبارزه‌ای سخت با دیگر دستگاهها. آشنایی با نظام دیوانسالاری قبل از سال ۱۳۳۰ و کیفیت و کمیت عملکرد آن شاهدهی علنی در اثبات این مدعا است. بنابراین هیچ کس نمی‌تواند ضرورت برنامه و نظام برنامه‌ریزی را نفی نماید. تنها خاطیان مغرض یا جاهلان بی‌اطلاع نافی ضرورت برنامه‌اند و بس. حداقل فایده نظام برنامه‌ریزی و برنامه‌های هفت یا پنج ساله آن بود که روندهای توسعه اقتصادی - اجتماعی کشور را از اسارت دست مدیران بوروکراسی خارج ساخت و قوای مختلف مملکتی را در مسیر اجرای برنامه‌های مصوب به طور نسبی هماهنگ نمود.

اندیشه برنامه و توسعه برنامه‌ای و همچنین اجزای نخستین برنامه توسعه که در سال ۱۳۲۷ در کشور ما طرح و تصویب شد، کم و بیش ارمغان خارجیان یا کارشناسان بانک جهانی ترمیم و توسعه بود که با بهایی سنگین بر دولت ما تحمیل گردید که این نیز محصول ضعف نفس و خودباختگی مدیران سیاسی و اقتصادی کشور در آن سالها بود. با ذکر این نکته که اندیشه برنامه ترمیم و توسعه بعد از جنگ جهانی دوم نیز امری فراگیر و جهانی شده بود.

اما خواست و تقاضای "برنامه‌ریزی که مستلزم "استقلال" برنامه‌ها و طرحهای توسعه و ترقی از مدیریتهای ناپایدار و احتمالاً بی‌کفایت دولتی بود، در میان قشرهای کم و بیش آگاه شهرنشین کشورمان، جایگاهی نمایان یافته بود. در سالهای پس از جنگ دوم جهانی مشاهده نهضت ترمیم و توسعه در کشورهای اروپایی و شرق آسیا، و مقایسه رکود و عقب‌افتادگی با ترقیات مادی کشور در سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ بسیاری از دلسوزان و فرهیختگان مملکتی را به ضرورت برنامه توسعه رسانده بود. بنابراین اندیشه برنامه و ضرورت اجتماعی و ملی آن، ریشه‌ای درون‌زا و ملی نیز داشت و صرفاً ارمغان خارج یا فضای جهانی نبود.

نظام برنامه‌ریزی که در سال ۲۷ پی‌ریزی شد، چندان وابسته به نیروهای داخلی نبود، چرا که در آن

زمان، به لحاظ نیروی کارشناسی کمبودهای بسیاری وجود داشت. ولی این نظام مستمراً راه توسعه و کمال را می‌پیمود، به طوری که در آستانه دهه پنجاه به حد خودکفایی رسیده بود. بنابراین با قاطعیت می‌توان مدعی شد که برنامه‌های دوره‌ای و نظام برنامه‌ریزی طی پنجاه سال گذشته کم و بیش آثار خود را برجای نهاده‌اند. اما متأسفانه آن همه عملیات و روندهای توسعه‌ای که محقق شد، در مسیر غنا، خوداتکایی، استقلال، عدالت اجتماعی و توسعه انسانی کشور مفید واقع نگردید. به عبارت دیگر نظام برنامه‌ریزی ما در کاشتن درختان و بارور کردن آنها موفق بود، اما آن درختان میوه مورد ادعا و مورد انتظار برای ملت و مملکت را به بار نیاوردند. ما، پس از پنجاه سال، به رغم تمام تواناییها و ظرفیتهای، همچنان از عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان هستیم. این مسئله به عامل خارج از نظام برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌ها مربوط بود، مربوط می‌شد. با این توضیح که: دستگاه برنامه‌ریزی، نه فقط در ایران، که در همه جهان تمامی ابعاد و وجوه حاکمیت یا قدرت سیاسی را تشکیل نمی‌دهد و تنها جزیی از آن است؛ جزیی که در امور اقتصادی و اجتماعی، آگاه، هوشیار، دوربین، آینده‌نگر و علمی‌اندیش‌تر از سایر اجزای قدرت سیاسی است. به این جهت است که بینشها و روشهای اجرایی نظام برنامه‌ریزی، همواره دستخوش امیال و سیاستهای حق یا باطل قدرت سیاسی واقع شده و رنگ و بوی قدرت سیاسی را به خود گرفته است. به همین دلیل است که فرایند توسعه و ترقی ایران ما، هیچ‌گاه روندی کمال‌گرا، کم‌نقص و عیب و دور از انحراف و توقف و رکود نبوده است. و به همین دلیل است که کشورهای چون مالزی و سنگاپور که بسیار دیرتر از ما صاحب نظام برنامه‌ریزی مدرن شدند، توانستند در حوزه توسعه اقتصادی و صنعتی به مراحل بسیار پیشرفته دست یابند، زیرا قدرت حاکمه آنها بسیار سالمتر و جدیتر و بااراده‌تر از قدرت حاکمه ما بود. لذا اولین مانع توفیق برنامه‌ریزی در ایران قدرت سیاسی و عملکرد و بینشهای حاکم بر قدرتمداران و سیاستمداران کشور بوده و هست.

اما غیر از این نیز موانعی دیگر در پیش بوده و هست. مانع دوم، بوروکراسی کهن و سنتی کشور است، که از معایب بسیار مزمن و کهنه‌ای رنج می‌برد. این بوروکراسی همواره متضاد و مغایر با برنامه و روندهای آن بوده و هست. این بوروکراسی چنان است که طرح و برنامه‌ای را که از روشهای علمی و بی‌غرضانه نظام برنامه‌ریزی ناشی شده باشد، در خود مستحیل می‌سازد و از کارآمدی می‌اندازد.

طرح را آنچنان گرانقیمت و پرهزینه و پریخت و پاش به تحقق می‌رساند که همواره جوهره توجیه اقتصادی - فنی و فایده اجتماعی طرح را از آن می‌ستانند. در جریان بهره‌برداری نیز، آنچنان فسادی را رقم می‌زند که نهاد جدید، به کلی از سوددهی و تولید ثروت و انباشت سرمایه‌ای باز می‌ماند و به این ترتیب روند رشد و ترقی به سیر عقب‌ماندگی و ائتلاف منابع تبدیل می‌شود. به این دلیل است که عامل اصلی ناکامی‌های برنامه‌ریزی در ایران را باید در دیوانسالاری سنتی کشور، چه قبل و چه بعد از انقلاب،